

رویکرد مؤتلفه اسلامی نسبت به روحانیت سیاسی پیش از انقلاب اسلامی

حسن حضرتی*

محمدحسن پورقنبر**

چکیده

این مقاله به بررسی مناسبات مؤتلفه اسلامی با روحانیت حاضر در عرصه سیاست ایران پیش از انقلاب اسلامی (با مطالعه موردی امام خمینی، آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله میلانی) می‌پردازد. نوع رویکرد در انجام این پژوهش، تمرکز بر جامعه‌شناسی است، چنان‌که با پرداختن به مشخصه اجتماعی و طبقاتی مؤتلفه، و تحلیل این گروه (البته قبل از انقلاب) از دیدگاه نظریه جامعه‌شناسی پی‌یر بوردیو با تکیه بر سرمایه فرهنگی و اقتصادی، زمینه‌های

* عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران (hazrati@ut.ac.ir)

** دانشجوی دکتری تاریخ در دانشگاه شهید بهشتی (mpourghanbar8@gmail.com)

تاریخ تصویب: ۹۲/۳/۲۳

تاریخ دریافت: ۹۰/۸/۱۴

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال نهم، شماره اول، زمستان ۱۳۹۲، صص ۱۷۷-۲۰۵

همسویی یا عدم همسویی با روحانیت مذکور مورد واکاوی قرار گرفته است. این مقاله بر این فرض مبتنی است که رویکرد سیاسی و فرهنگی مؤتلفه در آن مقطع زمانی، بیش از آیت‌الله شریعتمداری، با دیدگاه امام خمینی همسویی داشت (اگرچه نه کاملاً) و همین امر نیز موجب نزدیکی و همراهی آنان با این روحانی بلندپایه شد و البته همسویی نسبی میان مؤتلفه با آیت‌الله میلانی به‌ویژه در عرصه سیاسی وجود داشت. واژگان کلیدی: مؤتلفه اسلامی، جامعه‌شناسی، پی‌یر بوردیو، امام خمینی، آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله میلانی

مقدمه

مؤتلفه اسلامی به‌عنوان یک گروه سیاسی از طیف مخالفان اسلام‌گرای پهلوی، متشکل از چندین هیئت مذهبی جنوب و مرکز تهران (به‌ویژه حومه بازار) بود که در خرداد ۱۳۴۲ تشکیل شد. گروه مورد بحث که تا قبل از ترور منصور، نخست‌وزیر وقت ایران، به‌وسیله برخی از اعضای آن، و به‌دنبال این واقعه، دستگیری تقریباً همه اعضای برجسته مؤتلفه توسط ساواک در بهمن ۱۳۴۴، دارای فعالیت سیاسی مخفیانه نسبتاً منسجمی بود، بعد از رویداد مذکور فروپاشید. با این حال برخی از اعضای آن تا سال ۱۳۵۶ به فعالیت مبارزاتی پراکنده ادامه دادند، تا اینکه نشانه‌های تزلزل پایه‌های رژیم پهلوی در این سال آشکار شد و تعدادی از اعضای مؤتلفه در صدد سازماندهی دوباره گروه خود برآمده و همانند بسیاری از گروه‌های دیگر، در جریان وقایعی که منجر به سقوط پهلوی و انقلاب اسلامی شد، حضور داشتند (پورقنبر، ۱۳۸۷: ۱۲۶-۱۲۳).

تعامل مؤتلفه به‌عنوان یک گروه سیاسی - مذهبی کاملاً مذهب‌گرا، که ادعای مکتبی بودن و پیروی کامل از روحانیت را داشتند، با روحانیون سیاسی (آن طیف از روحانیونی که وارد سیاست شده بودند)، یکی از مسائل قابل توجه و حائز اهمیت راجع به این گروه در برهه زمانی مورد بحث به‌شمار می‌رود. می‌توان روحانیون مورد نظر را به دو طیف تقسیم کرد: طیف اول که امام خمینی، شخصیت برجسته آن بود و طیف دوم که آیت‌الله شریعتمداری مهم‌ترین نماینده آن به‌شمار می‌رفت. اعضای مؤتلفه که طی دوره مورد بحث، رابطه تنگاتنگ و دوستانه‌ای با امام خمینی داشتند، در آن سو، به‌غیر از رابطه نسبی با آیت‌الله شریعتمداری در سال‌های ۱۳۴۳-۱۳۴۲، در سال‌های بعد از آن، نه تنها با این روحانی برجسته ایران در آن برهه زمانی، همسویی نداشتند بلکه حتی

دیدگاه خوش‌بینانه‌ای نیز نسبت به این شخص از خود بروز نداده و در مقابل او قرار گرفتند (پورقنبر، ۱۳۸۷: ۱۴۸-۱۳۸). پرسشی که این مقاله در صدد پاسخ‌گویی به آن می‌باشد این است که چه زمینه‌هایی موجب نزدیکی اعضای مؤتلفه نسبت به امام خمینی و عدم تمایل آنان به سوی آیت‌الله شریعتمداری پیش از انقلاب اسلامی شد؟ فرضیه‌ای که مقاله براساس آن به تدوین درآمده است، این است که پایگاه اجتماعی مؤتلفه به‌عنوان قشر خرده‌بورژوازی سستی (روبه‌زوال)، با موضع‌گیری خاص مربوط به این پایگاه در جامعه، موجب شد تا آنان میان امام خمینی و آیت‌الله شریعتمداری (به‌عنوان نمایندگان دو طیف متفاوت روحانیت سیاسی) به سوی شخص اول (در واقع طیف روحانیون تحت رهبری ایشان) متمایل شوند. از آنجا که به نظر می‌رسد نظریه جامعه‌شناسی پی‌یر بوردیو فرانسوی، برای تحلیل و تبیین موضوع این مقاله مناسب باشد، نظریه مذکور به‌عنوان چهارچوب نظری این کار پژوهشی مورد استفاده قرار گرفته شد. روش تحقیق در این مقاله، توصیفی - تحلیلی؛ ابزار گردآوری اطلاعات، کتابخانه‌ای؛ و روش داوری، مطالعه موردی است. در اینجا بهتر است به این نکته نیز اشاره شود که از آنجا که تاکنون کار پژوهشی علمی و واقع‌بینانه‌ای (دست‌کم با رویکرد جامعه‌شناسی فرهنگی) در مورد این موضوع انجام نگرفته است، این مقاله می‌تواند از این بُعد، جالب توجه بوده و تازگی داشته باشد.

۱. نظریه بوردیو

پی‌یر بوردیو یکی از جامعه‌شناسان برجسته فرانسه در قرن بیستم است. یکی از موضوعات کلیدی جامعه‌شناسی او در مورد قشربندی اجتماعی است. وی در این زمینه بر اهمیت سرمایه فرهنگی در کنار سرمایه اقتصادی در تجزیه و تحلیل اقشار اجتماع تأکید می‌کند. منظور بوردیو از سرمایه اقتصادی، در واقع همان سرمایه در معنای مارکسیستی است و عبارت است از عوامل مؤثر در تولید و خدمات، از جمله پس‌انداز مالی، کالای سرمایه‌ای، زمین، کارخانه و...؛ اما از سوی دیگر سرمایه فرهنگی از دیدگاه او مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و کیفیت‌های فکری و قابلیت‌هایی است که یا از طریق خصلت و رغبت‌های اولیه در طول زندگی خانوادگی و یا از طریق تحصیلات به دست می‌آید. بوردیو عنوان می‌کند که این سرمایه به سه صورت

وجود دارد: به صورت امکانات پردوام مانند توانایی سخن گفتن در مقابل جمع به آسانی و یا تحلیل مسائل گوناگون؛ به صورت عینی همچون کالای فرهنگی مانند داشتن آثار هنری و یا کتب شخصی در خانه؛ و در نهایت نیز به صورت نهادی یعنی آنچه توسط نهادها، ضمانت اجرایی می‌یابد مانند عناوین و مدارک تحصیلی (خوش آمدی، ۱۳۸۸). در مجموع، این جامعه‌شناس فرانسوی معتقد است همه فعالیت‌های فرهنگی، ترجیحات و دیدگاه‌ها، نخست پیوند تنگاتنگی با سطح تحصیل و در درجه دوم، با خاستگاه اجتماعی دارد. او بر این عقیده است که ذوق، رویکرد و دیدگاه به مثابه نشانه‌های طبقه عمل می‌کنند (بورديو، ۱۳۹۰: ۲۴-۲۳).

بورديو در تقسیم‌بندی اقشار اجتماع و ارتباط آن با تمایلات، سلیق و دیدگاه‌های هر کدام، به قشر یا پاره طبقه خرده‌بورژوازی روبه‌زوال (سستی) نیز اشاره کرده و به ویژگی‌ها و گرایش‌های آن می‌پردازد. او پاره طبقه مذکور را شامل مغازه‌داران کوچک از نوع فروشگاه‌های کوچک مواد غذایی و استادکاران حرفه‌های کوچک سستی (که البته متمایز از استادکاران مدرن شامل برق‌کارها، مکانیک‌ها و... که کمی تحصیلات بالاتری داشته و در انتخاب اخلاقی و سیاسی‌شان به تکنیسین‌ها نزدیک‌ترند) معرفی کرده است؛ کسانی که از بُعد سرمایه فرهنگی، پایین‌تر از متوسط، اما از جنبه سرمایه اقتصادی، در جایگاه نسبتاً خوب (به عبارتی بهتر، متوسط روبه‌بالا) قرار دارند، ولی علی‌رغم این جایگاه اقتصادی تقریباً مناسب، به دلیل تحولات اجتماعی - اقتصادی ناشی از نوگرایی و مدرنیزاسیون در جوامع، موقعیت آنان نیز در خطر است. او مشخصه‌های این قشر را در حوزه‌های فرهنگی و سیاسی این گونه بیان می‌کند:

الف - حوزه فرهنگی: از آنجا که موقعیت این مشاغل، به دلیل کاهش تعداد اشغال‌کنندگان، نشان‌دهنده افول اقتصادی آنها می‌باشد، افرادی مشاغل موردنظر را پُر می‌کنند که ویژگی‌های عینی، فعالیت و عقایدشان به دوران گذشته مربوط می‌شود. دارندگان این حرفه‌ها، در همه ترجیحات و انتخاب‌هایشان، تمایلات سنتی و واپس‌گرا بروز می‌دهند که دلیل آن نیز گرایش‌های سرکوب‌گر آنهاست. این موضوع، به‌ویژه در واکنش‌هایشان نسبت به همه علائم و نشانه‌های انحراف از نظم پیشین و کهن، قابل مشاهده است. خرده‌بورژوازی روبه‌افول، موقعیت خود را مدیون زندگی ساده، جدی و درستکار خود می‌داند، در همه حوزه‌ها، پارسایانه‌ترین و سستی‌ترین ارزش‌ها را بیان

می‌کند. اعضای این قشر، علاوه بر بیزاری از «اخلاقیات جدید و وانمودهای پرفیس‌وافاده آن»، به تربیت فرزند و مسائل مربوط به امور جنسی (مانند اینکه مدارس مختلط، جای بدی برای تربیت شدن دختران است) نیز بسیار اهمیت می‌دهند. این پاره‌طبقه، با سلیقه «لیبرالی» خرده‌بورژوازی نو مخالف است (بورديو، ۱۳۹۰: ۴۸۳-۴۸۱). نکته‌ای که در اینجا باید به آن اشاره کرد، این است که بورديو، نظریه جامعه‌شناسی خود را با توجه به تحقیقاتش در جامعه فرانسه در اواسط قرن ۲۰ ارائه کرد؛ از این رو گرچه به مقوله مذهب و گرایش مذهبی پاره‌طبقه خرده‌بورژوازی روبه‌زوال تا حدودی اشاره کرد، با این حال مذهب (در قالب اسلام شیعی) در فرهنگ جامعه ایران، به خصوص در میان اقشار سنتی، و به‌ویژه خرده‌بورژوازی سنتی، نقش به‌مراتب برجسته‌تری ایفا می‌کند (اشرف و بنوعزیزی، ۱۳۸۷: ۱۳۴-۱۱۷؛ معدل، ۱۳۸۲: ۱۳۴-۱۲۶). بنابراین در تحلیل‌های این مقاله مذهب نیز به‌عنوان یک بخش بسیار مهم از رویکرد فکری - فرهنگی مورد کاربرد قرار خواهد گرفت.

ب - حوزه سیاسی: بورديو معتقد است یکی از اثرگذارترین ویژگی‌های انتخاب‌های سیاسی، در این واقعیت نهفته است که این‌گونه انتخاب‌ها، بیشتر از انواع دیگر، شامل بازنمود تقریباً صریح و نظام‌مندی است که یک عامل از دنیای اجتماعی در ذهن دارد؛ به عبارتی میزان گرایش به خوش‌بینی اجتماعی، یا از سوی دیگر گرایش به گذشته و بیزاری و کین‌توزی اجتماعی و سیاسی، به گذشته آنها و خط سیر جمعی بالقوه این افراد بستگی دارد: یعنی به اینکه تا چه حد (تصور می‌کنند) قادرند داشته‌ها و ویژگی‌های خود را در اخلافشان بازتولید کنند (بورديو، ۱۳۹۰: ۶۲۰-۶۱۹). نارضایتی خرده‌بورژوازی روبه‌افول از شرایط اخلاقی موجود همراه با انحطاط موقعیت اجتماعی - اقتصادی این پاره‌طبقه موجب می‌شود که اعضای آن رویکرد کینه‌توزانه‌ای در پیش گیرند و بنابراین قیام و طغیان علیه زوال موقعیت اجتماعی خود را در قالب آزدگی اخلاقی از زوال موجود بریزند (بورديو، ۱۳۹۰: ۵۹۷-۵۹۶). نکته قابل توجه دیگر در مورد این پاره‌طبقه بیگانه‌هراسی است که از کینه‌توزی ناشی از خرده‌بورژوازی سنتی ریشه می‌گیرد (بورديو، ۱۳۹۰: ۶۲۱).

۲. نگاهی به رابطه مؤتلفه و روحانیت

بسیاری از هیئت‌های مذهبی تشکیل‌دهنده مؤتلفه (قبل از تشکیل گروه مذکور)، در جریاناتی که از پاییز ۱۳۴۱ به‌وسیله روحانیت شروع شده بود، مشارکت داشتند (خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، ۱۳۷۶: ۴۲؛ مختاری، ۱۳۸۵: ۳۸). پس از تشکیل این گروه نیز این رابطه تنگاتنگ ادامه یافت، چنان‌که برخی از نویسندگان تاریخ معاصر ایران، تکیه اعضای مؤتلفه به روحانیون و اعتقاد کامل به تقلید عملی از آنان را مهم‌ترین ویژگی گروه مذکور عنوان کرده‌اند (نجاتی، ۱۳۷۹: ۳۷۴). همچنین از آنجاکه اعضایش، سازمان خود را یک شکل مکتبی و در راستای اهداف روحانیت دانسته، مبادرت به تشکیل شورای روحانیت^(۱) در گروه خود کردند؛ چیزی که تا آن زمان مسئله‌ای بدیع به‌شمار می‌رود. تشکیل این شورا در مؤتلفه، علاوه بر آنکه نشانه صریحی از پیوند گروه مذکور با روحانیت سیاسی در آن برهه زمانی است، می‌تواند نمایانگر علاقه روحانیت موردنظر برای در اختیار گرفتن ساختار عقیدتی مؤتلفه به‌شمار آید. این طیف از روحانیون نمی‌خواست گروه مذکور از کنترلشان خارج شود؛ چنان‌که یکی از اعضای مؤثر این شورا نیز بر این امر صحه گذاشته و علت اصلی وجود چنین شورایی در مؤتلفه را ممانعت از هرگونه انحراف فکری در میان اعضای آن عنوان کرد (او به‌تنهایی یک امت بود، ۱۳۶۱: ۵۰). مؤتلفه در راستای این ارتباط تنگاتنگ، برای گسترش نفوذ و فعالیت سیاسی خود در نقاط مختلف ایران از کمک روحانیت در شهرهای مختلف کشور، طی سال‌های ۱۳۴۳-۱۳۴۲ بهره‌مند شد؛ به‌طوری‌که شبکه مساجد و حسینیه‌ها، یکی از راه‌های گسترش فعالیت سیاسی آن در این برهه زمانی بود (بادامچیان و بنائی، ۱۳۶۲: ۲۱۴-۲۱۳). یکی از وقایع برجسته‌ای که رابطه بسیار نزدیک طرفین را در دوره زمانی موردبحث به تصویر کشید، تحصن تعداد زیادی از روحانیون قم، در اعتراض به حکم دادگاه مربوط به مجازات شدید عاملان ترور منصور بود. این تحصن در منزل سه تن از مراجع دینی مهم ایران انجام شد (صالح، ۲۱۰؛ معادینخواه، ۱۳۷۸: ۳۹؛ الموتی، ۱۳۷۰: ۹۳). میزان اهمیت این واقعه، زمانی مشخص می‌شود که گفته شود این اقدام، نخستین تحصن سیاسی حوزه علمیه قم بود. علاوه بر این، گفته شده که حتی برخی از روحانیون، نامه‌هایی برای روحانیت

بلندپایه ایران و عراق فرستاده و از آنها برای وساطت در مورد نجات جان محکومین درخواست کمک کردند (روحانی، ۱۳۸۵، ۸۲۱) و به دنبال این حرکت بود که برخی از علمای بزرگ شیعه، خواستار تخفیف مجازات مجرمین شدند (اتفاقات تاریخی به روایت اسناد ساواک، ۱۳۸۶: ۱۷۷). فعالیت سیاسی مؤتلفه، بعد از فروپاشی این گروه در پی ترور منصور، دچار رکود شد، اما با تزلزل پایه‌های حکومت پهلوی از اواسط دهه ۱۳۵۶ اعضای بازمانده مؤتلفه در عرصه سیاسی نیز رابطه خود را با طیف انقلابی روحانیت سیاسی از سر گرفته و بیش از پیش تقویت کردند و پیروی همه‌جانبه خود را از آنان در برابر گروه‌های دیگر سیاسی در آن برهه زمانی بسیار حساس ادامه دادند (علی‌اکبری، ۱۳۷۳: ۸۴-۸۳؛ مصاحبه با بادامچیان، ۱۳۸۶: ۳۴). سرانجام گروه‌های همسو با روحانیت سیاسی انقلابی از جمله مؤتلفه، برای تشکیل یک حزب سیاسی، حتی چندین ماه قبل از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به توافق رسیده و در صدد فراهم کردن شرایط آن برآمدند (مصاحبه با بادامچیان، ۱۳۸۶؛ او به تنهایی یک امت بود، ۱۳۶۱: ۶۲) که در نهایت، منجر به شکل‌گیری حزب جمهوری اسلامی چند روز پس از انقلاب شد.

در مورد مناسبات مؤتلفه با امام خمینی روایات متعدد، حاکی از رابطه بسیار نزدیک این گروه با ایشان است (بادامچیان و بنائی، ۱۳۶۲: ۱۷۳؛ باقری، ۱۳۷۵: ۱۰۹؛ نجاتی، ۱۳۷۹: ۳۷۴؛ احمدی، ۱۳۸۵: ۱۰۳؛ قاسم‌پور، ۱۳۸۳: ۳۴؛ نبوی، ۱۳۸۳: ۷۴؛ مقدسی، ۱۳۷۷: ۱۶۸؛ امیری، ۱۳۸۶: ۸۶). اما در مورد آیت‌الله شریعتمداری، باید گفت اگرچه در ابتدا اعضای مؤتلفه با این مرجع دینی شیعه و طرفدارانش، روابطی را برقرار کرده بودند (احمدی، ۱۳۸۵: ۳۴-۳۳ و ۳۸؛ خسروشاهی، ۱۳۷۹: ۶۴-۶۰؛ فارسی، ۱۳۷۳: ۱۵۰)، اما اندکی بعد، این رابطه روبه‌تیرگی نهاده و در نهایت نیز منجر به دشمنی شد (مقدسی، ۱۳۷۷: ۱۶۹؛ صنعتی، ۱۳۸۳: ۶۴-۶۰؛ قیام پانزده خرداد به روایت اسناد ساواک، ۱۴۰ و ۳۷۷؛ فارسی، ۱۳۷۳: ۱۳۲). گروه مورد بحث طی سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۴۳ با آیت‌الله میلانی ارتباطی بسیار نزدیک و دوستانه داشتند (خواجه‌سروی، ۱۳۸۵: ۱۲۰؛ سید نصری، ۱۳۸۳: ۲۳۳). اما این روند از سال ۱۳۴۴ تا زمان رحلت آیت‌الله میلانی، در پی کنار کشیدن او از صحنه مبارزه رادیکال (مصاحبه با اسدالله بادامچیان، ۱۳۸۷؛ مختاری، ۱۳۸۵: ۶۸)، تقریباً به سردی گرایید (مختاری، ۱۳۸۵: ۶۹).

۳. امام خمینی، آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله میلانی

در اینجا بهتر است قبل از پرداختن به مشخصه‌ها و دیدگاه‌های سیاسی و فرهنگی مؤتلفه پیش از انقلاب ۱۳۵۷ به‌طور مختصر به خصایص فکری و سیاسی سه روحانی مذکور نیز پردازیم.

از دیدگاه سیاسی، امام خمینی دارای گرایش انقلابی و غیرسازشکارانه نسبت به ساختار سیاسی وقت بود و از همان شروع فعالیت‌هایش در عرصه سیاسی، با صراحت خاصی در سخنرانی‌های خود، از حکومت پهلوی انتقاد کرده و از مدارا پرهیز می‌نمود و نکته محوری دیگر در مورد رویکرد سیاسی او تأکید بر مسئله نفوذ بیگانگان بر کشور از طریق حکومت وقت و تحت سلطه قرار دادن مسلمین از سوی کفار بود و عمدتاً نیز همکاری رژیم وقت ایران با اسرائیل و تابعیت آن از ایالات متحده را مورد انتقاد شدید قرار می‌داد (دفتر پژوهش امور هنری وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۱)، اما شریعتمداری در رأس آن دسته از روحانیونی قرار داشت که در مبارزه سیاسی علیه پهلوی نه به انقلاب و مبارزه رادیکال بلکه به اصلاحات و مشی میانه‌روانه معتقد بودند، چنان‌که هدف این طیف از روحانیت، اجرای کامل قانون اساسی مشروطه بوده است (باقی، ۱۳۷۳: ۱۶۰؛ آبراهامیان، ۱۳۸۵: ۴۳۷-۴۳۶). او و همقطارانش از شاه می‌خواستند طبق قانون اساسی و از طریق مجلس شورای ملی سلطنت کند (فوران، ۱۳۸۸: ۵۳۹؛ مقدسی و دیگران، ۱۳۷۰: ۲۰۳-۲۰۱). در سوی دیگر، میلانی به‌عنوان یکی از روحانیون برجسته و فعال در عرصه سیاسی ایران در آن برهه زمانی، از دیدگاه مذکور، (دست‌کم در سال‌های ۱۳۴۳-۱۳۴۱) به امام خمینی نزدیک بود تا آیت‌الله شریعتمداری^(۲). چنان‌که محتوای نامه‌ها و اعلامیه‌هایش در همان مقطع زمانی، مبنی بر نارضایتی از اوضاع جامعه می‌تواند دال بر این ادعا باشد (اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸: ۸۲-۳۸). از جنبه فکری باید اشاره کرد که امام خمینی نسبت به آیت‌الله شریعتمداری، پایبندی بیشتری به سنت داشته و ارزش‌های مذهبی از نوع سنت‌گرایانه در او قوی‌تر بود و به همان ترتیب، چندان نسبت به مدرنیسم از نوع غربی آن و افکار لیبرالی خوش‌بین نبود؛ چنان‌که با نگاهی به اعلامیه‌ها و سخنرانی‌هایش در آن برهه زمانی و استفاده مکرر از عباراتی مانند: اسلام، مسلمین، روحانیت و علمای اسلام به‌راحتی

می‌توان به این مسئله پی برد (دفترپژوهش امور هنری وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۱؛ صحیفه امام). برای نمونه در اعلامیه‌ای که به‌خاطر انقلاب سفید در بهمن ۱۳۴۱ منتشر کرد آمده است: «مسلمین آگاه باشند که اسلام در خطر کفر است» (دفترپژوهش امور هنری وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۱: ۲۱). همچنین مطلبی از سوی یکی از انقلابیون مرتبط با ایشان در سال ۱۳۴۳ روایت شده است مبنی بر اینکه امام خمینی در جواب درخواست یکی از مبارزان سیاسی برای استفاده قسمتی از وجوهات شرعی در دست او به خانواده زندانیان نهضت آزادی ایران اظهار داشت: «من شنیده‌ام بعضی از اینها در داخل زندان شطرنج بازی می‌کنند»^(۳) (باقری، ۱۳۸۸: ۳۲۶؛ فارسی، ۱۳۷۳: ۱۵۱). اما به نظر می‌رسد آیت‌الله شریعتمداری در این زمینه نیز تا حدودی متفاوت بود. او در سال ۱۳۴۳ دارالتبلیغ اسلامی را در قم تأسیس کرد که در آن علاوه بر مواردی همچون آموزش علوم سنتی حوزه به طلاب، به فعالیت‌هایی مانند آشنا کردن طلاب با علوم و معارف جدید به‌ویژه زبان‌های خارجی نیز توجه می‌شد و همچنین تلاش‌هایی در راستای تقریب بین مذاهب اسلامی نیز در آن مؤسسه صورت می‌گرفت (یوسفی، ۱۳۷۶: ۴۲۳). ایشان سعی می‌کرد با بخشی از تحولاتی که به قصد نو کردن نظام اجتماعی - اقتصادی از سوی حکومت در حال انجام بود مخالفتی بروز ندهد؛ چنان‌که گفته شده «یک صدم حساسیت آقای گلپایگانی را هم نسبت به بحث تأسیس سینما در قم نداشت» (جعفریان، ۱۳۸۷: ۲۵۴). این روحانی بلندپایه آن برهه زمانی ایران، دارای رویکرد ملی‌گرایانه بود و یا دست‌کم با این تمایلات چندان بیگانه نبود (قیام پانزده خرداد به روایت اسناد ساواک، ۱۳۷۸: ۱۸۷)، چنان‌که با توجه به این مشخصه‌های فکری، رابطه نزدیکی میان او و جبهه ملی (سنجابی، ۱۳۸۱: ۲۷۳؛ جبهه ملی به روایت اسناد ساواک، ۱۳۷۹: صفحات متعدد) (به‌عنوان یک ائتلاف ملی‌گرای لیبرال) و همچنین نهضت آزادی ایران (بازرگان، ۱۳۸۶: صفحات متعدد؛ فارسی، ۱۳۷۳: ۱۵۰؛ یوسفی، ۱۳۷۳: صفحات متعدد؛ فوران، ۱۳۸۸: ۵۴۸). (به‌عنوان یک حزب ملی مذهبی با گرایش لیبرالیستی) وجود داشت. با توجه به این‌گونه رویکرد است که برخی محققان خارجی او را به‌عنوان یک روحانی دموکرات و لیبرال معرفی کردند (جان فوران، ۱۳۸۸: ۵۳۹). اما رویکرد میلانی در این زمینه برخلاف عرصه سیاسی، شباهت بیشتری با شریعتمداری داشت^(۴) (فوران، ۱۳۸۸: ۵۳۹؛ هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۹: ۱۱۵-۱۱۴).

۴. مؤتلفه اسلامی

در آغاز این بخش از مقاله جدولی از ویژگی‌های اعضای مهم مؤتلفه (شامل شغل، سن، تحصیلات و قومیت) در سال‌های ۱۳۴۳-۱۳۴۲ (همان برهه زمانی که آنان فعالیت سیاسی خود را به صورت گروهی و منسجم انجام می‌دادند) ارائه شده است که می‌تواند به طور واضح نمایانگر سرمایه اقتصادی و فرهنگی آنان باشد. بنابراین در تبیین و تحلیل موضوع این مقاله بسیار سودمند خواهد بود.

جدول شماره (۱). مشخصات اعضای درجه یک مؤتلفه در سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳

نام	سال تولد	محل تولد	شغل	میزان تحصیلات
محمدصادق اسلامی	۱۳۱۱	تهران	تحصیلدار حیوانات فروش	ششم ابتدایی
مهدی عراقی	۱۳۰۹	تهران	معدنچی زغال سنگ	ششم ابتدایی
حبیب‌الله عسگراولادی	۱۳۱۱	تهران	فروشنده خشکبار	ششم ابتدایی
مهدی شفیق	۱۳۱۰	تهران	شاگرد خواروبارفروشی	ششم ابتدایی
محمود میر فندرسکی	۱۳۰۰	اصفهان	تاجر خشکبار	ششم ابتدایی
علی حبیب‌اللهیان	نامشخص	اصفهان	بلورفروش	ششم ابتدایی
صادق امانی	۱۳۰۹	تهران	حیوانات فروش	ششم ابتدایی
ابوالفضل توکلی بینا	۱۳۱۲	قم	بلورفروش	ششم ابتدایی
اسدالله لاجوردی	۱۳۱۴	تهران	چوب فروش	ششم ابتدایی
عباس مدرس‌فر	۱۳۱۷	تهران	خواروبارفروش	ششم ابتدایی
عزت‌الله خلیلی	۱۳۱۱	اراک	اتو شو	ششم ابتدایی
علاء میرمحمد صادقی	نامشخص	اصفهان	تاجر گچ و مواد معدنی	ششم ابتدایی
مصطفی حائزی‌زاده	نامشخص	اصفهان	شاگردپارچه فروشی	ششم ابتدایی
احمد شهباب	۱۲۹۸	تهران	دلال آهن آلات	ششم ابتدایی
احمد قدیریان	۱۳۱۳	تهران	عطار	ششم ابتدایی
هاشم امانی	۱۳۰۲	تهران	حیوانات فروش	ششم ابتدایی
علی درخشان	۱۳۱۹	تهران	شاغل در بازار	نامشخص
مهدی احمد	۱۳۱۲	تهران	درو پنجره‌ساز	ششم ابتدایی
محسن امیرحسینی	۱۳۰۲	تهران	کارمند راه آهن	ششم ابتدایی
حسین مطبعی	۱۳۱۶	قزوین	آهنگر	ششم ابتدایی
جواد مقصودی	۱۳۱۲	خوانسار	شاغل در بازار	ششم ابتدایی
مهدی غیوران	۱۳۱۴	تهران	شاغل در بازار	نامشخص
علی اکبر پوراستاد	۱۳۰۸	تهران	واسطه‌گری آهن آلات	ششم ابتدایی
محمود محتشمی	۱۳۱۲	تهران	خواروبارفروش	نامشخص
علی اکبرخیردی	۱۳۱۵	تهران	فروشنده میوه و تره‌بار	ششم ابتدایی
مهدی استاد علی	نامشخص	تهران	پارچه فروش	ششم ابتدایی
مهدی بهادران	۱۳۰۸	اصفهان	دلال	ششم ابتدایی
محمدمتین وفا	نامشخص	اصفهان	پارچه‌فروش	ششم ابتدایی
کاتوزیان	نامشخص	نامشخص	فروشنده لوازم‌التحریر	ششم ابتدایی
پورمختار	۱۳۱۱	اصفهان	قصاب	ششم ابتدایی
چیت ساز	نامشخص	اصفهان	بلورفروش	ششم ابتدایی
بادامچیان	۱۳۲۰	تهران	شاگرد فرش فروشی	ششم ابتدایی

عبدالله مهدیان	۱۳۰۹	تهران	آلومینیوم فروش	ششم ابتدایی
حسین رضایی	نامشخص	تهران	ریخته‌گر	ششم ابتدایی
مرتضی لاجوردی	نامشخص	تهران	پیراهن فروش	ششم ابتدایی

اطلاعات این جدول از کتاب‌های «یاران امام به روایت اسناد ساواک شهید اسدالله لاجوردی»، «یاران امام به روایت اسناد ساواک شهید سیدعلی اندرزگو»، «یاران امام به روایت اسناد ساواک شهید مهدی عراقی»، «خشونت قانونی»، «مظفر بقایی به روایت اسناد ساواک» گرفته شده است.

۵. حوزه فرهنگی

بوردیو همان‌گونه که پیشتر به آن اشاره شد اعتقاد دارد که ترجیحات و دیدگاه‌های یک شخص ارتباط بسیار نزدیکی به سطح تحصیلات علمی و همچنین خاستگاه اجتماعی او دارد. در مورد سطح تحصیلات اعضای مؤتلفه جدول ارائه‌شده در بالا کاملاً مشهود بوده و نیازی به توضیح نیست، اما در مورد خاستگاه اجتماعی و پیشینه خانوادگی، مطالبی در اینجا عرضه می‌شود. شغل پدر اکثریت اعضای مؤتلفه، به‌گونه‌ای بود که یا در پایگاه طبقاتی خرده‌بورژوازی سنتی جای می‌گرفتند و یا از قشر مذهبی سنتی یعنی معممین محسوب می‌شدند که هر دو قشر از حاملان اصلی شیوه زندگی و ارزش‌های سنتی شهری در جامعه ایران به حساب می‌آمدند (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۷: ۹۰). چنان‌که بنابر اظهار یکی از این افراد: «پدرم مذهبی بسیار تندی بود... مادرم نیز بانویی متدین بود و هر روز در جلسات روضه‌خوانی شرکت می‌کرد (امیری، ۱۳۸۶: ۲۴-۲۳) و بنابر روایتی از سوی یکی دیگر از اعضا: «پدرم حساسیت ویژه‌ای درباره مسائل مذهبی داشتند... مادرم نیز بسیار مذهبی‌اند به‌گونه‌ای که پیوسته در حال خواندن قرآن و مفاتیح‌الجنان و نماز و دعا هستند» (قاسم‌پور، ۱۳۸۳: ۲۰). با این نوع خاستگاه اجتماعی، و با رشدونمو این افراد در چنین محیط خانوادگی، کاملاً مشخص است که خصلت‌های آنها با گرایش شدید به مذهب و سنت عجین شده باشد. بسیاری از آنان بعد از سپری کردن دوره کودکی در درون خانواده، در زمان نوجوانی، به‌دلیل مشکلات اقتصادی خانوادگی، ترک تحصیل نموده و به‌منظور امرار معاش وارد بازار شدند؛ یعنی همان مکان اقتصادی که (در تاریخ ایران) سنت و مذهب با آن پیوند خورده است. از این‌رو این دوره مهم از تکامل شخصیت اعضای مؤتلفه نیز در ارتباط تنگاتنگ با ارزش‌های سنتی و مذهبی بوده است: «در ۱۲ سالگی قم را ترک کردم و رهسپار تهران شدم و در دفتر

کار یک کارخانه قندریزی مشغول به کار شدم... در نزدیکی محل کارم مسجدی بود به نام امین الدوله. در این مسجد با شیخ/احمد مجتهدی آشنا شدم» (احمدی، ۱۳۸۵: ۲۳). عضو دیگری از شخصی به نام «مش رمضان» در محله‌اش که بچه‌های محل را جمع کرده و هیئت ناشرین قرآن را تشکیل داده بود، سخن به میان می‌آورد (ماهنامه شاهد یاران، ۱۳۸۷: ۱۰). بورديو بر این باور است که سرمایه فرهنگی، به‌عنوان مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و کیفیت‌های فکری و قابلیت‌ها یا از طریق خصلت و رغبت‌های اولیه طی زندگی خانوادگی به‌دست می‌آید و یا از طریق تحصیلات. با این اوصاف می‌توان عنوان کرد که از یک سو، میزان تحصیلات افراد گروه مورد نظر، چندان قابل توجه نبود، و از سوی دیگر نیز ویژگی‌ها و جهت‌گیری فکری خانواده‌های این افراد نیز در راستای گرایش شدید به سنت و مذهب بود. بنابراین، شرایط مذکور، سرمایه فرهنگی آنان را شکل داده و میزان آن را تعیین می‌کرد. دوره جوانی اعضای مؤتلفه در تداوم دوران کودکی و نوجوانی آنان بود، ساختار شخصیتی آنان در راستای سابق، تقویت شد. آنها در این مقطع از زندگی نیز روابط خود را با روحانیت سنت‌گرا به‌صورت کاملاً نزدیک، پی گرفته و از آنجاکه احساس می‌کردند اجتماع ایران، از نظر مذهبی دچار کمبود است، به تحصیل علوم اسلامی همچون عربی مبادرت ورزیدند (مقدم، ۱۳۹۰: ۲۲-۲۰). این افراد، نه‌تنها از جنبه مذهبی، بلکه از تمام جوانب فکری، کاملاً تحت تأثیر روحانیون مربوطه بودند، چنان‌که بنابر روایتی: «حاج آقا شاهچراغی خیلی علاقه داشت ما سخنرانی یاد بگیریم، بر همین اساس روی ما خوب در این موضوع کار می‌کرد و می‌گفت می‌خواهم کاسب آخوند درست کنم» (مقدم، ۱۳۹۰: ۲۱؛ ماهنامه شاهد یاران، ۱۳۸۷: ۳۶-۳۱؛ قاسم‌پور، ۱۳۸۳: ۳۱-۳۰). گفته می‌شود که برخی اعضای مؤتلفه در دوره جوانی با یک روحانی ارتباط داشتند که: «خیلی چیزها را حرام می‌دانست و خیلی هم مقدس بود» و در محدوده بازار به‌عنوان پیش‌نماز یکی از مساجد به‌شمار می‌رفت و: «اینها شیفته او بودند» (ماهنامه شاهد یاران، ۱۳۸۷: ۵۰). این افراد، تحت تأثیر افکار این نوع از روحانیون که نه‌تنها نسبت به دستاوردهای جدید بشری، بلکه نسبت به بیگانگان نیز خوش‌بین نبودند، قرار داشته‌اند؛ چنان‌که بنابر روایت یکی از این اشخاص: «شیخ جواد فومنی می‌گفت: ما نمی‌توانیم ساکت بنشینیم تا رادیوها در

اختیار بیگانه باشد و هر جور می‌خواهند ساز و آواز پخش کنند و مردم را منحرف کنند»، همین شخص، از تلویزیون به‌عنوان یکی از ابزارهای مهم انحراف اشخاص در آن برهه زمانی نام برده و در ادامه می‌آورد: «یک شب آقای فومنی بر سر منبر گفت: مگر شما غیرت ندارید، جوان‌هایتان دارند از بین می‌روند» (باقری، ۱۳۸۸: ۱۰۷؛ شهیدصادق به روایت اسناد ساواک، ۱۳۸۵: ۱۲۰).

با تمرکز بر اطلاعات جدول و با توجه به مطالب ارائه‌شده در بالا، که از آن می‌توان در راستای سرمایه فرهنگی مؤتلفه تعبیر کرد، می‌توان به دیدگاه فکری و رویکرد اجتماعی گروه مذکور پی برد. در واقع این‌گونه سرمایه فرهنگی توأم با گرایش شدید به مذهب و سنت، تأثیر مستقیمی در نوع رویکرد فرهنگی آنان نسبت به مسائل داشته است. بورديو معتقد است افراد این قشر، از اخلاقیات جدید و «وانمودهای پرفیس و افاده آن» ابراز تنفر می‌کردند. در این سو، از جمله فعالیت‌های برخی افراد مؤتلفه، در دوره جوانی: «... گاه اتفاق می‌افتاد که با جمعیتی حدود ۶۰ تا ۷۰ نفر به مشروب‌فروشی‌ها می‌ریختیم و بساطشان را بر هم می‌زدیم. از دیگر فعالیت‌های ما، چاپ اعلامیه علیه مسائلی نظیر ریش تراشیدن و بی‌حجابی بود...» (باقری، ۱۳۷۵: ۲۱۵-۲۱۴؛ مقدسی و دیگران، ۱۳۷۰: ۱۲۴).

بورديو عنوان می‌کند که افراد قشر بورژوازی روبه‌زوال، نسبت به آزادی و اختیار در حوزه هنجارهای زبانی، پوشاکی، آرایشی یا اخلاقی در جوانان، دیدگاه خوش‌بینانه‌ای ندارند و بنابر روایت یکی از انقلابیونی که با اعضای مؤتلفه در آن مقطع زمانی مرتبط بوده و حتی خود نیز برای مدتی از اعضای درجه پایین گروه مذکور به‌شمار می‌آمد: «یکی از سنت‌های آنان این بود که اعضایشان پیراهن یقه‌دار به تن نکنند و پیراهن شیخی بدون یقه بپوشند و یا جوان‌هایشان به خیابان شاهرضا و نظایر آن نروند تا با خانم‌های بی‌حجاب و لختی روبه‌رو نشوند» (کاظمی، ۱۳۸۵: ۳۵). بورديو، به حساسیت زیاد افراد قشر بورژوازی روبه‌زوال، در مورد مسائل جنسی نیز اشاره می‌کند، همچنان‌که در این سو، یکی از اعضای گروه مذکور که برای مدتی (به‌خاطر ماجرای ترور منصور) در زندان به‌سر می‌برد، ناراحتی و رنجش خود را از ملاقات با خانواده‌اش در حضور مأموران ساواک بیان می‌کند: «ما تعصب داشتیم و نمی‌خواستیم مأموران بی‌تقوا با چشمان هیز خود به زنان ما که با کودکان

خردسال به زندان می‌آمدند، نگاه کنند» (احمدی، ۱۳۸۵: ۱۲۰). به‌علاوه شخص دیگری مرتبط با این گروه از عدم تمایل خانواده خود برای حضور خواهرش در مقاطع بالاتر تحصیلی به دلیل نفوذ فرهنگ غربی در نظام آموزشی کشور و رواج «بی‌عفافی» در آن سخن می‌گوید (کاظمی، ۱۳۸۱: ۲۷). نشانه‌های دیگری دال بر آنکه این‌گونه افراد، همیشه سعی می‌کنند سنتی‌ترین و پارسایانه‌ترین ارزش‌ها را بروز دهند، یکی این است که سران مؤتلفه، در برخی موارد، اگر اختلاف نظری در جلسه شورای مرکزی به وجود می‌آمد، با یک تفأل به قرآن مسئله را حل می‌کردند (بادامچیان و بنائی، ۱۳۶۲: ۲۷۷)، و دیگری اینکه یکی از سران گروه مورد بحث که در اواخر دهه ۱۳۴۰ به‌عنوان یکی از مدیران شرکتی خصوصی مشغول به کار بود با تغییر سهام‌داران شرکت مذکور، هنگامی که به او گفته شد «باید کراوات بزند و منشی زن داشته باشد»، حاضر به این کار نشده و استعفا را ترجیح می‌دهد (بادامچیان و علی بنائی، ۱۳۶۲: ۲۵). نکته دیگری که بوردیو درباره ویژگی‌های بورژوازی روبه‌زوال به آن اشاره می‌کند، اجنبی‌هراسی است، و این ویژگی را نیز می‌توان در مؤتلفه مشاهده کرد؛ به‌طوری‌که در یکی از کلاس‌های عربی تدارک‌دیده‌شده برای اعضای مؤتلفه در آن برهه زمانی، مدرس کلاس با «لحن دلسوزانه‌ای» از بقیه افراد می‌خواهد تا در یادگیری عربی بسیار کوشا باشند: «به‌ویژه در زمانی که عربی از کنکور دانشگاه حذف شده و ۶۰۰۰ دختر ایرانی که ناموس اسلام محسوب می‌شوند در کلاس‌های زبان انگلیسی ایران - امریکا، زیردست امریکاییان، زبان بیگانه می‌آموزند» (اسلامی، ۱۳۸۲: ۱۷۵). اما ویژگی دیگری که بوردیو (با توجه به کم‌رنگ بودن آن در قشر خرده‌بورژوازی روبه‌زوال فرانسه) به آن اشاره نکرد، اما با توجه به پیوند تنگاتنگ میان خرده‌بورژوازی سنتی و مذهب در ایران برای مؤتلفه صادق است، نوعی چالش میان مذهب‌گرایی و وطن‌گرایی از دیدگاه مؤتلفه است. برای نمونه یکی از اعضای گروه مورد بحث که در سال ۱۳۴۰ به جبهه ملی، در ۱۳۴۱ به نهضت آزادی و در نهایت به مؤتلفه پیوست، علت جدایی خود از گروه اول را به تأکید آنان بر ملی‌گرایی و انفکاک از گروه دوم را به پافشاری آن به‌طور موازی بر اسلام و ایران عنوان کرده است^(۵) (قاسم‌پور، ۱۳۸۳: ۲۸؛ نشریه ذکر، خرداد ۱۳۸۴). عضو دیگری از این گروه که ظاهراً به اصرار شخصی دیگر) برای

مدت کوتاهی در اواخر دهه ۱۳۴۰ با حزب ملت ایران (به رهبری فروهر و با گرایش پان‌ایرانیستی) همکاری می‌کرد، در مورد قطع رابطه خود با حزب مذکور می‌گوید: «من کاملاً مذهبی بودم و همه اعتقاد را از روضه‌خوانی‌ها و هیئت‌های سینه‌زنی به دست آورده بودم... دیدم دیدگاه‌های ناسیونالیستی آن با نظریات اسلامی ما جور در نمی‌آید» (کاظمی، ۱۳۸۵: ۵۸۷). شاید چندان دور از واقعیت نباشد که دلیل این دیدگاه منفی گرایانه اعضای مؤتلفه نسبت به ملی‌گرایی را در اقدامات قهرآمیز رضاشاه علیه اسلام و قشر مذهبی ایران جستجو کنیم، چراکه او این خط‌مشی را در راستای پالودن ایران از نمادهای اعراب بیگانه معرفی کرده، تبلیغات فراوانی در مورد احیای آداب و سنن ایران باستان و ترویج افکار ناسیونالیستی انجام می‌داد.

در مجموع با ویژگی‌هایی که پیشتر در مورد سه روحانی بلندپایه ایران در آن دوره زمانی ارائه شد و مطالبی که در مورد رویکرد فرهنگی مؤتلفه عرضه شد، می‌توان عنوان کرد که دیدگاه‌های گروه مذکور در این زمینه بیش از آیت‌الله میلانی و به‌ویژه آیت‌الله شریعتمداری، با امام خمینی همسویی (البته نه به‌طور کامل) داشت. با توجه به مطالب ارائه‌شده ذیل، می‌توان بطور مشهود به این طرز تلقی اعضای مؤتلفه پی برد.

یکی از اعضای مؤتلفه که امام را نیز به‌عنوان مرجع تقلید خود برگزیده بود، در خاطراتش می‌گوید: «آیت‌الله بروجردی که فوت کردند، شیخ جواد فومنی گفت: باید مرجعی پیدا کنیم که بتواند این مردم را از منجلاب بیرون بیاورد...» (باقری، ۱۳۸۸: ۱۱۷). یکی دیگر از اعضای این گروه در مورد نخستین ملاقاتش با امام خمینی چنین می‌گوید: «خدمت ایشان رسیدیم هیچ چیز غیر از اسلام ندیدیم» (امیری، ۱۳۸۶: ۱۳۱)، و شخصی دیگر در مورد لزوم تشکیل مؤتلفه عنوان می‌کند: «نهضت ایشان (امام خمینی) تشکیلاتی می‌خواست که بتواند اسلام خالص را مدنظر داشته باشد» (شهروند امروز، شهریور ۱۳۸۶؛ رسالت، شهریور ۱۳۸۵). رهبران گروه عنوان می‌کنند در ماجرای انقلاب سفید، همراه با برخی از افراد برای ملاقات با مراجع دینی مختلف، رهسپار قم شده و به خانه امام نیز رفتند. در آنجا از ایشان پرسیدند که وظیفه‌شان در این جریان چیست: «ایشان فرمودند اینها برنامه‌هایی دارند... به مردم بگویید که اینها با

اسلام شما طرف هستند» (مقدسی، ۱۳۷۷: ۱۵۱). اما آخرین نمونه از همسویی مؤتلفه با امام خمینی در مسائل فرهنگی (به‌ویژه مذهبی) به روایت یکی از اعضای این گروه در آن برهه زمانی: «... در یکی از سخنرانی‌ها، ایشان (امام) فرمودند: علمای قم به داد اسلام برسید. علمای مشهد به داد اسلام برسید. وقتی صحبت از مظلومیت اسلام شد، من بلند شدم و در میان جمعیت فریاد کشیدم: ما به‌خاطر اسلام به زندان می‌رویم، کشته می‌شویم...» (باقری، ۱۳۷۵: ۱۹۴). همچنین باید گفت یکی از نزدیک‌ترین روحانیون انقلابی همفکر با امام خمینی (محمد بهشتی)، از توده‌های مذهبی مانند مؤتلفه به‌عنوان «نیروهای مؤمن در خط اصیل اسلام» نام می‌برد (ماهنامه شاهد یاران، آبان ۱۳۸۷: ۴). در واقع، منظور از «اسلام» در این روایات، تا حدود زیادی، همان طرز تلقی ناشی از رویکرد فرهنگی سنت‌گرایانه نسبت به مذهب بود.

۶. حوزه سیاسی

زمینه دیگری که می‌توان از طریق آن به رویکرد مؤتلفه نسبت به سه روحانی موردنظر پی برد، عرصه سیاسی و خط‌مشی طرفین در آن است. در اینجا به این مسئله پرداخته خواهد شد که چه دلایلی موجب بروز دیدگاه کاملاً خصمانه از سوی اعضای مؤتلفه نسبت به رژیم پهلوی گردید و سبب شد که آنان به فعالیت رادیکال روی آورند؟ به‌نظر می‌رسد این دلایل را می‌توان در دو قسمت مجزای اخلاقی و اقتصادی بررسی کرد.

الف - اخلاقی: همان‌گونه که بوردیو می‌گوید و در صفحات قبل نیز به آن اشاره شد، یکی از دو عامل اصلی تأثیرگذار بر خصایص و دیدگاه‌های افراد، خاستگاه اجتماعی و محیط خانواده است. در اینجا نشان داده می‌شود که بی‌توجهی حکومت پهلوی نسبت به ارزش‌های مورد اعتقاد خرده‌بورژوازی روبه‌زوال، در بدبینی اعضای مؤتلفه نسبت به رژیم سیاسی وقت، تأثیرگذار بوده است. در مورد پایگاه اجتماعی و خاستگاه خانوادگی اعضای مؤتلفه و همچنین رویکرد فرهنگی آنان مطالبی در قسمت پیشین این مقاله ارائه شده است. در اینجا با در نظر گرفتن آن مطالب و با توجه به جدول ارائه‌شده، به این نکته اشاره می‌شود که میانگین سنی اعضای مؤتلفه در زمان شکل‌گیری این گروه، ۳۰ سال بود؛ بنابراین آنان دوران

کودکی (زمان شکل‌گیری شخصیت و دیدگاه‌های) خود را در نیمه دوم دوره زمامداری رضاشاه (۱۳۲۰-۱۳۱۲) سپری کردند؛ دقیقاً همان مقطعی که او با دیدگاه غرب‌گرایانه و به‌منظور مدرن‌سازی جامعه ایران مطابق الگوی غربی، عزم خود را برای محو نمادها و اعتقادات سنتی و دینی (به‌ویژه اسلام شیعی) جزم کرده بود (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۱۷۴-۱۷۱؛ حسام، ۱۳۸۲: ۱۷۳-۱۶۷؛ بصیرت‌منش، ۱۳۷۸: ۱۵۵-۱۲۸). این‌گونه رویکرد ضد‌مذهبی و سنت‌ستیزی طبیعتاً از همان دوره کودکی، موجب تزریق دیدگاه منفی در اعضای گروه موردنظر نسبت به حکومت پهلوی شده و به‌عبارتی بهتر خشم آنان را نسبت به نظام سیاسی موجود، نهادینه می‌کرد؛ چنان‌که بنابر روایت یکی از این افراد، از آنجاکه خانواده‌اش بسیار مذهبی بودند، در پی دستور رضاشاه مبنی بر کشف حجاب، هیچ‌کدام از اعضای مؤنث خانواده‌اش از خانه بیرون نیامده و همه وسایل مورد نیاز آنان از هر لحاظ در منزل تأمین می‌شد (امیری، ۱۳۸۶: ۲۳). یکی دیگر از افراد منتسب به این گروه که پدرش روحانی بود، در خاطره‌ای مربوط به دوران کودکی‌اش - زمانی که فقط پنج‌ساله بود - می‌گوید وقتی همراه با مادرش (با حجاب کامل) به خیابان رفته بود یکی از مأموران حکومتی چادر را به‌زور از سر مادرش کشیده، به‌طوری‌که او به زمین افتاد و این شخص نیز با ملاحظه صحنه مذکور و اتفاقی که برای مادرش افتاد، شروع به گریه کردن نمود (پاشازاده، ۱۳۸۹: ۳۰). شخص دیگری داستان صحنه اسفباری در خیابان که در آن عناصر دولتی مشغول کندن موی سر خانمی که جرمش فقط داشتن حجاب بود را روایت می‌کند (امیری، ۱۳۸۶: ۲۴).

بنابر نظر بوردیو، شرایط اخلاقی و انحطاط ارزش‌های قشر خرده‌بورژوازی روبه‌زوال، موجب نارضایتی شدید آنان از وضعیت موجود می‌شود. عامل اصلی و مستقیم این انحطاط در ایران، در برهه زمانی موردنظر، نظام سیاسی وقت ایران یعنی رژیم پهلوی بود. اگرچه محمدرضا پهلوی در دوره اول سلطنتش (۱۳۳۲-۱۳۲۰) اقتدار لازم را برای ادامه سیاست‌های پدرش در راستای غرب‌گرایی ایران نداشت، اما بعد از کودتای ۲۸ مرداد، به‌تدریج توانست بر امور کشور مسلط شده و مدرنیزه کردن جامعه ایران از نوع غربی را (البته نه با شیوه خشونت‌آمیز پدر) تداوم بخشد، چنان‌که مطابق اظهار نظر یکی از محققان برجسته: «پدرش او را یک شبه‌مدرنیست و

شبه‌ناسیونالیست بارآورده بود، با فرهنگ ایران بیگانه و از عقب‌ماندگی آن شرمسار و برای بزرگ کردن خود از طریق مدرنیسم سطحی، ناشکیبا بود» (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۲۴۲). همچنین پهلوی دوم در یک موضع‌گیری صریح علیه بورژوازی سستی (بازاریان)، آنان را «یک گروه متعصب که به شدت در مقابل تغییرات مقاومت می‌کند» عنوان کرد و به تحقیر آنان پرداخت (اشرف و بنوعزیزی، ۱۳۸۷: ۱۴۵). این کنش‌ها از سوی حکومت وقت، واکنش اعضای مؤتلفه را نسبت به رژیم وقت ایران برمی‌انگیخت؛ به‌طوری‌که یکی از افراد مؤتلفه از رواج کامل «فحشا و منکرات» در تهران آن برهه زمانی سخن می‌گوید و اینکه «عوامل انحراف، از هر سو برای جوانان مهیا بود» (احمدی، ۱۳۸۵: ۲۴). از آنجاکه اکثریت اعضای این گروه با مساجد پیوند داشته و در ارتباط نزدیکی با روحانیون و وعاظ مساجد بودند، آنان نیز بر این مسائل تأکید کرده و آن را بسیار برجسته نشان می‌دادند، به‌طوری‌که از رسانه‌های جمعی همچون روزنامه‌ها و مجلات و به‌ویژه تلویزیون، به‌عنوان اینکه زنان برهنه و لخت را به تصویر می‌کشند، به شدت انتقاد کرده و با سفارش مردم به ایستادگی در برابر مظاهر فرهنگی غربی، به‌ویژه امریکایی، موجب تهییج بیش از پیش افراد مذهبی می‌شدند (قیام پانزده خرداد به روایت اسناد ساواک، ۱۳۷۸: ۱۵۸؛ توکلی، ۱۳۷۷: ۱۰۵). شخص دیگری منتسب به گروه مذکور در خاطراتش از دهه ۱۳۳۰ از عدم تشابه تهران (ناشی از ایجاد فروشگاه‌های متفاوت، وجود اتومبیل‌های متفاوت و...) در آن مقطع زمانی با دوران کودکی‌اش و از دلتنگی‌اش برای شنیدن صدای دستفروشان که از نظر او «گرم و لذت‌بخش» بود سخن می‌گوید: «انگار دست نامرئی به جان آداب و رسومی که با آن خو کرده بودم افتاده بود و با تمام قوا سعی داشت آنها را نابود کند. می‌فهمیدم که این تغییرات در کجا ریشه دارد. آن وقت که در پای منبرها، وعظ‌ها و سخنرانی‌ها نشسته بودم، می‌توانستم بفهمم از کجا ضربه می‌خوریم» (جاسبی، ۱۳۸۲: ۱۶۰). اما تأمل برانگیزترین روایت در این مورد، یعنی تأثیر منفی سیاست‌های مدرنیزاسیون از نوع غربی رژیم پهلوی بر خانواده‌های مذهبی و سنت‌گرا، و اثرگذاری آن بر دیدگاه خصمانه اعضای پاره‌طبقه مذکور نسبت به رژیم وقت را می‌توان در عبارات بسیار جالب توجه ذیل که از سوی یکی از اعضای منتسب به گروه موردبحث مربوط به زمان کودکی‌اش روایت

شده، مشاهده کرد:

«مادرم با سواد محدودش قرآن و کتاب‌های مذهبی را خوب می‌خواند. او اغلب اوقات در هنگام خواندن کتب مذهبی گریه می‌کرد. با دیدن قطرات اشک که به آرامی از چشمان مادرم جاری می‌شد می‌پرسیدم چرا گریه می‌کنی؟ او با توجه به فهم کودکانه‌ام می‌گفت: اینها راجع به امام حسین و علی‌اصغر و علی‌اکبر است. آنها را مظلومانه کشتند. می‌گفتم اینها چطور آدم‌هایی بودند؟ می‌گفت شبیه روحانیون و پیش‌نمازهای مساجد بودند و آدم‌های خوبی بودند. می‌گفتم مخالفان آنها چه کسانی بودند؟ می‌گفت: شمر، یزید، معاویه که آنها را کشتند. می‌گفتم این آدم‌های بد چه شکلی بودند؟ می‌گفت: شبیه شاه بودند، مثل زاندارم‌ها و سربازهای شاه بودند» (کاظمی، ۱۳۸۱: ۲۴).

تزیق این‌گونه نگرش‌ها به ذهن کودک، آن هم از سوی والدین که نقشی کلیدی در پرورش و آگاهی فرزندان‌شان در دوران کودکی دارند، می‌تواند در شکل‌دهی شخصیت و همچنین نوع نگرش و تمایلات شخص در دوران بزرگسالی بسیار مهم و تأثیرگذار باشد؛ چنان‌که همین شخص، که اظهار می‌دارد در دوران کودکی: «هرجا عکس شاه و خاندانش را می‌دیدم با نفرتی عجیب آنها را پاره کرده به داخل توالت می‌انداختم» (کاظمی، ۱۳۸۱: ۲۵)، بعدها در شمار انقلابیون پرتحرک و برجسته (حداقل در میان مبارزان سیاسی اسلام‌گرا) قرار گرفته و تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ تلاش بی‌وقفه‌ای در زمینه مبارزه با رژیم پهلوی انجام داد. این نوع دیدگاه، نه تنها غیرخوش‌بینانه بلکه توأم با نفرت اعضای مؤتلفه به حکومت پهلوی که نیمی از آن منبعث از عدم توجه نظام سیاسی مذکور نسبت به ارزش‌ها و سنن افراد پاره‌طبقه خرده‌بورژوازی سنتی بود، با خط‌مشی رادیکال و غیرسازشکارانه امام خمینی نسبت به حکومت وقت ایران مقارن شد، به طوری که یکی از این افراد از «غیرتمند بودن» امام خمینی در مبارزه با مفاسد طاغوت صحبت کرده و اینکه: «از یادی پهلوی هیچ باکی نداشت» و همچنین از گرایش ناخودآگاه خود در علاقه به امام خمینی سخن گفته است (جاسبی، ۱۳۸۲: ۱۴۲). یکی از برجسته‌ترین و به عبارت بهتر، انقلابی‌ترین اعضای منتسب به این گروه، در مورد نخستین اعلامیه امام خمینی که مربوط به لایحه انجمن‌ها بود می‌گوید: «اعلامیه حاج آقا روح‌الله

اصلاً متنش، کلماتش، گفتارش اینها، همه‌اش فرق داشت» (مقدسسی، ۱۳۷۰: ۱۵۱). وی در مورد آیت‌الله شریعتمداری اظهار می‌دارد: «وقتی ما می‌خواستیم برویم یک اعلامیه از آقای شریعتمداری بگیریم، یواش یواش جانمان داشت به لبمان می‌رسید. این بود که دیگر هرچه می‌توانستیم فاصله می‌گرفتیم...» (مقدسسی، ۱۳۷۰: ۱۶۹). از سوی دیگر با توجه به اینکه (همان‌طور که پیشتر گفته شد) آیت‌الله میلانی در این دوره زمانی (۱۳۴۳-۱۳۴۱) رویکرد رادیکالی نسبت به پهلوی در پیش گرفته بود، اعضای مؤتلفه با او نیز در ارتباط نزدیکی بودند.

ب - اقتصادی: برای پی بردن به زمینه اقتصادی نوع نگرش مؤتلفه در حوزه سیاسی، یعنی دیدگاه تندروانه توأم با بدبینی نسبت به حکومت وقت ایران، بهتر است در ابتدا سرمایه اقتصادی اعضای گروه مذکور مورد توجه قرار گیرد. جدول ارائه‌شده کاملاً گویای این مطلب است که اعضای مؤتلفه با توجه به شغل خود که در زمره کسبه جزء و پیشه‌ور بوده‌اند، در قالب خرده‌بورژوازی سنتی می‌گنجند. بورژیو عنوان می‌کند که افراد این قشر، از جنبه سرمایه اقتصادی، در جایگاه نسبتاً خوب (به عبارت بهتر، متوسط روبه‌بالا) قرار دارند، اما به‌رغم این جایگاه اقتصادی تقریباً مناسب، به دلیل تحولات اجتماعی - اقتصادی ناشی از نوگرایی و مدرنیزاسیون در جوامع، موقعیت آنان در خطر است. رویکردهای پهلوی اول در راستای مدرنیزاسیون ایران، از دیدگاه اقتصادی نیز به نفع اقشار مذهبی سنتی (روحانیون) و بازاریان نبود (مقصودی، ۱۳۸۶: ۳۰۰-۲۹۹)، چنان‌که آنان در نتیجه اتخاذ این‌گونه خط‌مشی صدمات زیادی متحمل شدند (فوران، ۱۳۸۸: ۳۵۶-۳۵۵؛ لمبتون، ۲۹-۲۸ و ۵۰).

رضاشاه موقعیت سیاسی و اقتصادی علمای دینی را به‌شدت تضعیف کرد و همین امر به کاهش تدریجی اشتغال سودآور علما در نقش‌های سنتی آنان انجامید (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۷: ۹۲-۹۱). یکی از اعضای مؤتلفه از نفرت شدید پدرش (که یک آخوند بود) نسبت به رضاشاه سخن چنین می‌گوید: «پدرم چنان با شاه بد بود که وقتی اسمش می‌آمد او را بسیار نفرین می‌کرد» (مقدم، ۱۳۹۰: ۱۸-۱۷)، و شخص دیگری منتسب به این گروه که او نیز پدرش در کسوت معمم بود از «دشنام علنی» به رضاشاه بر روی منبر از سوی پدر و عواقب ناشی از این کار برای پدر

سخن گفت (پاشازاده، ۱۳۸۹: ۲۸).

بازار نیز از دخالت گسترده رضاشاه در فعالیت‌های بازرگانی، سرکوب بازاری‌ها، طرح شهرسازی جدید حکومت که از انسجام فیزیکی بازار می‌کاست، در کنار انحراف او از موازین اسلامی، بیزار بود (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۷: ۱۳۲). تغییرات سریع اقتصادی - اجتماعی، عمدتاً به زیان پاره‌طبقه مذکور در دوران زمامداری پهلوی دوم نیز ادامه یافت (کدی، ۱۳۷۷: ۱۹۷)؛ به‌عنوان مثال در برخی موارد احداث خیابان‌های تجاری جدید به کاهش معاملات در بازار انجامید و یا در برخی شهرها توسعه مناطق نو، موجب زوال قسمت‌هایی از بازار شد (کدی، ۱۳۷۷: ۱۴۱-۱۳۶). با رشد بورژوازی کمپرادور صنعتی، بورژوازی و تجار کوچکی که با نظام تولید کارگاهی‌شان درگیر تولید کالاهای مصرفی بودند، با رقبای جدی مواجه شدند. در هر مرحله از ورود صنایع جدید، تعداد قابل‌توجهی از افراد پاره‌طبقه خرده‌بورژوازی سنتی، ابزار امرار معاش خود را از دست می‌دادند (معدل، ۱۳۸۲: ۱۴۱). چنان‌که یکی از افراد مؤتلفه، بیان نموده که پدرش متولد و ساکن یزد بوده ولی از آنجاکه از جنبه مالی در تنگنا قرار گرفته بود، به قم مهاجرت کرد تا در شهری دیگر به کسب درآمد بپردازد (احمدی، ۱۳۸۵: ۲۳). طبق نظریه بوردیو گرایش به خوش‌بینی اجتماعی، یا از سوی دیگر، گرایش به گذشته و بیزاری و کین‌توزی اجتماعی و سیاسی در میان افراد یک قشر، به گذشته آنها و خط سیر جمعی بالقوه این افراد بستگی دارد؛ یعنی به اینکه تا چه حد می‌توانند داشته‌ها و ویژگی‌های خود را در اخلافشان بازتولید کنند. با این روند که با سرعتی زیاد در جامعه ایران در حال گسترش بوده و مسبب اصلی آن هم حکومت وقت به‌شمار می‌رفت، به‌نظر می‌رسید اعضای مؤتلفه به‌شدت در مورد موقعیت اجتماعی و اقتصادی خود و حتی بقای سبک زندگی متعلق به قشر خود در آینده احساس خطر می‌کردند و همین امر، موجب بروز واکنش از سوی آنان می‌شد. از موارد دیگری که در تشدید رویکرد خصمانه خرده‌بورژوازی سنتی ایران نسبت به پهلوی تأثیرگذار بود، رونق کار واردات - صادرات (عمدتاً واردات) و در ارتباط با آن، موج مصرف کالاهای جدید بود که: «تقریباً یک‌شبه و به‌طور هم‌زمان نشانه‌های مراحل سنتی، گذار و مصرف انبوه در کشور پدید آمد» (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۲۵۳). به‌عنوان نمونه، بنا بر اظهارات

یکی از اشخاص منتسب به مؤتلفه، برجسته‌ترین تصویری که از دوره نوجوانی و جوانی در ذهنش مانده «سایه سنگین فقر و بیچارگی مردم» شهرش است. او عنوان می‌کند که پدرش از طریق درست کردن قاشق‌های چوبی، امرار معاش خانواده را برعهده داشت، اما با ورود قاشق‌های نیکی و رویی به بازار، او شغلش را از دست داد و خانواده‌اش در شرایط اقتصادی نامساعدی قرار گرفتند (کاظمی، ۱۳۸۱: ۲۳).

نکته دیگر در این زمینه این است که در ساختار جامعه شهری به‌ویژه تهران، دوگانگی به‌وجود آمد. تا قبل از آن در محلات قدیمی همه نوع خانواده اعم از مقامات بلندپایه دولتی، بازرگانان، پیشه‌وران و کسبه در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند و اگرچه خانه‌های ثروتمندان و طبقات پایین از هر حیث متفاوت بود اما همه خانه‌ها بر پایه معماری سنتی ایرانی بنا شده بود. از آن مهم‌تر این امر تماس اجتماعی طبقات مختلف را تضمین می‌کرد؛ ثروتمندان هر روز با مردم معمولی و حتی فقرا در ارتباط بودند. اما این شرایط، با حمایت همه‌جانبه حکومت نسبت به طبقه متوسط جدید و به‌ویژه افسران ارتش و کارمندان ارشد، و حرکت آنان به سوی مناطق شمالی تهران با ایجاد خانه‌هایی مجلل و مدرن در آنجا تغییر کرد. آسیب ناشی از این تغییرات اجتماعی هنگامی تشدید شد که مقامات مسئول، حفاظت محیط زیست و بازسازی محلات قدیمی شهر را کاملاً فراموش کردند (کاظمی، ۱۳۸۱: ۲۵۴).

روایتی از شخصی منتسب به مؤتلفه در این زمینه حاکی از آن است که او سکوت در برابر این اختلاف فاحش طبقاتی را «بزرگ‌ترین خیانت» دانسته و این مسئله، کینه شدیدی نسبت به نظام سیاسی وقت را در وی برانگیخت (جاسبی، ۱۳۸۲: ۱۶۳).

این روند که از نیمه دوم دهه ۱۳۳۰ آغاز شد، در دو دهه پایانی زمامداری پهلوی دوم با شدت ادامه یافت. با این اوصاف، بنابر نظریه بوردیو، خرده‌بورژوازی روبه‌افول که از یک‌سو، شرایط اخلاقی موجود را مطابق ارزش‌های مورد قبول خود نمی‌بیند، با انحطاط موقعیت اجتماعی - اقتصادی خود نیز مواجه شده و همین امر موجب می‌شود تا اعضای آن، رویکرد خصمانه را در دستورکار خود قرار داده و از این‌رو، طغیان علیه زوال موقعیت اجتماعی خود را در قالب آزدگی اخلاقی از زوال موجود بریزند.

فشار بر بازار از اوایل دهه ۱۳۴۰ تشدید شد. این مسئله که نتیجه برنامه دولت

برای ایجاد ثبات اقتصادی بود، منجر به رکود اقتصادی شده و در نهایت، منتهی به افزایش فشار بر بازار شد. روند مذکور، با برنامه اصلاحات ارضی، انقلاب سفید و بحث ایجاد شرکت‌های تعاونی، توأم شده و هرچه بیشتر به دیدگاه خصمانه خرده‌بورژوازی سنتی (از جمله مؤتلفه) دامن زد و آن را به اوج خود رساند (جاسبی، ۱۳۸۲: ۱۴۴؛ فوران، ۱۳۸۸: ۴۹۷-۴۹۵)؛ تا آنجا که افراد این پاره‌طبقه، تقریباً نیمی از عناصر حاضر در واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را تشکیل دادند (معدل، ۱۳۸۲: ۱۳۸-۱۳۹). باید به این نکته نیز اشاره کرد که بازار از اوایل دهه ۱۳۴۰ دچار تفرقه شد، از یک سو، تجار (در کنار زمینداران) مطابق منافع طبقاتی خود به‌عنوان طبقه اعیان (که طبیعتاً نسبت به انقلاب و گرایش رادیکال خوش‌بین نیستند)، عمدتاً از شریعتمداری و روحانیت میانه‌رو پیروی می‌کردند، اما اعضای خرده‌بورژوازی سنتی و تعدادی از بازرگانان جزء، حامی طیف روحانیون انقلابی و رادیکال به رهبری امام خمینی بودند (معدل، ۱۳۸۲: ۱۴۳).

امام خمینی نیز در برابر این‌گونه نگرش رژیم پهلوی نسبت به خرده‌بورژوازی سنتی، روند حمایت از آنان را در پیش گرفت؛ چنان‌که در اعلامیه بهمن ۱۳۴۱ به مناسبت تحریم رفتارندوم انقلاب سفید، به موضوع ایجاد شرکت‌های تعاونی توسط دولت اشاره کرده و آن را به‌عنوان اینکه برای منافع مغازه‌داران بازاری، تجار و دهقانان مضر است، به‌شدت مورد انتقاد قرار داد (دفتر پژوهش امور هنری وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۱: ۲۰؛ اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۷: ۴۵).

در پایان بهتر است به یک نکته دیگر نیز اشاره شود؛ موردی که اگرچه در چارچوب نظریه بوردیو قرار نداشت، اما در راستای جامعه‌شناسی قومیتی قرار می‌گیرد و آن اینکه هیچ‌یک از اعضای درجه یک مؤتلفه، برخلاف آیت‌الله شریعتمداری، آذری‌زبان نبودند و این مسئله می‌توانست در عدم نزدیکی طرفین، مؤثر باشد (امیری، ۱۳۸۶: ۱۴۲؛ مقدسی، ۱۳۷۷: ۱۶۲ و ۱۶۹)، البته تأثیر آن بسیار محدود بود چراکه آیت‌الله میلانی نیز آذری‌زبان بود ولی مؤتلفه در یک برهه زمانی، رابطه بسیار نزدیکی با او داشتند.

نتیجه‌گیری

اعضای مؤتلفه، دارای چندین ویژگی (با توجه به سرمایه فرهنگی و سرمایه اقتصادی) بودند که موجب گرایش متفاوت آنان نسبت به سه روحانی سیاسی بلندپایه مذکور ایران در آن مقطع زمانی می‌شد. نخست، درحوزه فرهنگی، با توجه به سطح تحصیلات، خاستگاه اجتماعی، و درنهایت نیز از جنبه پایگاه طبقاتی (به‌عنوان خرده‌بورژوازی سنتی)، کاملاً طبیعی بود که نسبت به رویکرد فکری آیت‌الله شریعتمداری و تا حدودی میلانی، مبنی بر توجه نسبی به لیبرالیسم و نوگرایی، دیدگاه خوش‌بینانه‌ای نداشته باشند و در مقابل به امام خمینی که گرایش بیشتری نسبت به سنت و مذهب داشته و کمتر از دو شخص پیشین، لیبرالیسم و مدرنیزاسیون از نوع غربی را مورد توجه قرار می‌داد، متمایل شوند. دوم اینکه این گروه در حوزه سیاسی، از یک سو با توجه به رویکرد فرهنگی ذکرشده، به‌شدت از اقدامات تجددگونه و غرب‌گرایانه نظام سیاسی وقت، آزرده‌خاطر و ناراحت بود، و از سوی دیگر، تحولات نوسازی جامعه ایران از سوی حکومت پهلوی، موقعیت اجتماعی - اقتصادی این گروه را به مخاطره انداخته بود، و روز به روز نیز بر شدت این خطر افزوده می‌شد؛ از این رو به‌شدت نسبت به رژیم وقت ایران که عامل اصلی این شرایط تلقی می‌شد، بدبین بودند. بنابراین، طبیعی بود که به‌سوی امام خمینی گرایش یافته و دیدگاه مطلوبی نسبت به آیت‌الله شریعتمداری نداشته باشند. در این میان، آیت‌الله میلانی تا زمانی که مبارزه سیاسی رادیکال را در پیش گرفته بود، مورد توجه اعضای مؤتلفه قرار داشت، اما بعد از سال ۱۳۴۴ و با در پیش گرفتن روند محتاطانه سیاسی، سبب سردی نسبی روابط میان طرفین شد. در کنار این دو عامل بسیار مهم و کلیدی، سه عامل جزئی دیگر نیز در مورد رویکرد مؤتلفه نسبت به امام خمینی و آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله میلانی می‌توانست هر کدام تا حدودی تأثیرگذار باشد، که به‌ترتیب اهمیت عبارتند از: (۱) تمایل بیشتر دو روحانی یادشده نسبت به امام خمینی به ملی‌گرایی، که این امر نمی‌توانست مورد پذیرش گروه مورد بحث باشد؛ (۲) امام خمینی بیشتر از آن دو، به موضوع بیگانگان و نقش آنان در ایران توجه داشت؛ (۳) هیچ‌کدام از اعضای درجه یک مؤتلفه برخلاف آیت‌الله شریعتمداری و میلانی، آذری‌زبان نبودند.*

پی‌نوشت‌ها

۱. در مورد شورای روحانیت، نگاه کنید به: بادامچیان و بنائی، هیئت‌های مؤتلفه اسلامی، بی‌جا: انتشارات اوج، ۱۳۶۲، ص ۱۸۲؛ حکیمه امیری، تاریخ شفاهی مؤتلفه، تهران: مرکز اسناد انقلاب، ۱۳۸۶، ص ۸۰.
۲. او حتی در این مقطع زمانی، به‌عنوان یک مقام بلندپایه دینی درصدد همکاری با یک مقام ارشد نظامی، به‌منظور انجام کودتا علیه حکومت پهلوی در اواسط سال ۱۳۴۲ برآمد که البته این موضوع، توسط ساواک کشف و خنثی شد (مازیار تهرانی، خاطرات لطف‌الله میثمی، بی‌جا: نشرصمدیه، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۴۳؛ خاطرات آیت‌الله منتظری، سایت الکترونیکی، ۱/ ۲۴۴: جلال‌الدین فارسی، زوایای تاریک، بی‌جا، نشرحدیث، ۱۳۷۳، ص ۱۵۰).
۳. البته درنهایت، امام خمینی بعدها به‌شرط آنکه وجوهات، «تنها به اهلس داده شود» به آنها نیز کمک می‌کرد.
۴. بنا به روایت احسان نراقی، «همان موقع که میلانی به تهران آمده بود [بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲] من به پهلوی رفتم... او به من گفت: این شاه می‌دانی که حواسش پرت است. گفتم: چطور؟ گفت: او می‌خواهد اصلاحات اراضی کند خوب به ما بگوید. ما باید آن را با اصول شرع تطبیق دهیم و می‌توانیم تطبیق دهیم، یعنی هر چیزی راهی دارد. از لحاظ شرعی اگر نیت صحیح باشد خوب فرم آن را پیدا می‌کنیم حتی راجع به رأی زنان باشد ولی با گردن کلفتی که بخواهد عمل کند ما زیر بارش نمی‌رویم.
۵. گویا بسیاری از اعضای مؤتلفه، چنین خط سیری را طی کردند.

منابع

- احمدی، طاهر (۱۳۸۵)، *خاطرات توکل‌ی‌بنا*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- اشرف، احمد؛ بنوعزیزی، علی (۱۳۸۷)، *طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران*، ترجمه سهیلا ترابی، تهران: انتشارات نیلوفر.
- امیری، حکیمه (۱۳۸۶)، *تاریخ شفاهی مؤتلفه*، تهران: مرکز اسناد انقلاب.
- امیری، حکیمه (۱۳۸۶)، *خاطرات احمد شهاب*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- آبراهامیان، پروانه (۱۳۸۵)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، تهران: نشر مرکز.
- بادامچیان، اسدالله؛ بنائی، علی (۱۳۶۲)، *هیئت‌های مؤتلفه اسلامی، بی‌جا: انتشارات اوج*.
- بازرگان، مهدی (۱۳۸۶)، *یادداشت‌های روزانه*، تهران: قلم.
- باقری، علی (۱۳۷۵)، *خاطرات ۱۵ خرداد*، دفتر چهارم، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات.
- باقری، علی (۱۳۸۸)، *خاطرات ۱۵ خرداد*، تهران: انتشارات سوره مهر.
- باقی، عمادالدین (۱۳۷۳)، *تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران (مجموعه برنامه داستان انقلاب از رادیو بی‌بی‌سی)*، قم: نشر تفکر.
- بصیرت‌منش، حمید (۱۳۷۸)، *علما و رژیم رضاشاه*، تهران: مؤسسه عروج.
- بوردیو، پی‌یر (۱۳۹۰)، *تمایز*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر ثالث.
- پاشازاده، غلامعلی (۱۳۸۹)، *خاطرات مصطفی حائری‌زاده*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- پورقنبر، محمدحسن (۱۳۸۷) «علل و چگونگی تشکیل هیئت‌های مؤتلفه و عملکرد آن تا انقلاب اسلامی»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، تهران: دانشگاه تهران (دانشکده ادبیات).
- توکل‌ی، یعقوب (۱۳۷۷)، «خاطرات علی امینی»، تهران: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی.
- تهرانی، مازیار (۱۳۸۰)، *خاطرات لطف‌الله میثمی*، بی‌جا: نشر صمدیه ج ۱.
- جاسبی، عبدالله (۱۳۸۲)، *از غبار تا باران*، جلد ۱، تهران: مرکز اسناد انقلاب.
- جبهه ملی به روایت اسناد ساواک (۱۳۷۹)، *جلدهای ۱ و ۲*، تهران: مرکز بررسی اسناد وزارت اطلاعات.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۷)، *جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی سیاسی ایران*، تهران: خانه کتاب.
- حسام، فرحناز (۱۳۸۲)، *دولت و نیروهای اجتماعی در عصر پهلوی اول*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

- خاطرات آیت‌الله منتظری، از طریق سایت الکترونیکی آیت‌الله منتظری، جلد ۱: <http://www.amontazeri.com/farsi/fram3.asp>.
- خسروشاهی، سیدهادی (۱۳۷۹)، بعثت، تهران: کلبه شروق.
- خواجه سروی، غلامرضا (۱۳۸۵)، *خاطرات آیت‌الله مهدوی کنی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- خوش آمدی، مرتضی (۱۳۸۸)، *گفتمان، فقر، قدرت با تکیه بر جامعه‌شناسی زبان* بوردیو، تهران: بینش نو.
- دفتر پژوهش امور هنری وزارت آموزش و پرورش (۱۳۶۱)، *پیام‌ها و سخنرانی‌های امام خمینی از شهریور ۱۳۲۰ تا هجرت به پاریس*، تهران: انتشارات نور.
- روحانی، حمید (۱۳۵۸) *بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی*، قم: دارالفکر.
- سنجایی، کریم (۱۳۸۱)، *خاطرات کریم سنجایی*، تهران: صدای معاصر.
- سیدناصری، حمید (۱۳۸۳)، *پاره‌ای از خورشید*، تهران: مؤسسه ذکر.
- شهید صادق به *روایت اسناد ساواک* (۱۳۸۵)، تهران: مرکز بررسی اسناد اطلاعات.
- صالح، محسن (۱۳۸۵)، *جامعه مدرسین حوزه علمیه قم*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، جلد ۱.
- صحیفه امام.
- صنعتی، رضا (۱۳۸۳)، *مصباح دوستان*، بی‌جا: همای غدیر.
- علی‌اکبری، علی‌اکبر (۱۳۷۳)، *تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- فارسی، جلال‌الدین (۱۳۷۳)، *زوایای تاریک*، بی‌جا: نشر حدیث.
- فوران، جان (۱۳۸۸)، *مقاومت شکننده*، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه رسا.
- قاسم‌پور، داود (۱۳۸۳)، *خاطرات رفیق‌دوست*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- قیام پانزده خرداد به روایت اسناد ساواک (۱۳۷۸)، جلد ۱، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۲)، *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه محمدرضا نفیسی، تهران: نشر مرکز.
- کاظمی، محسن (۱۳۸۱)، *خاطرات احمد احمد*، تهران: انتشارات سوره مهر.
- کاظمی، محسن (۱۳۸۵)، *خاطرات عزت‌شاهی*، تهران: انتشارات سوره مهر.
- کدی، نیکی (۱۳۷۷)، *ریشه‌های انقلاب اسلامی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: قلم.
- لمبتون، آن (۱۳۶۰)، *نگرشی بر جامعه اسلامی در ایران*، ترجمه یعقوب آژند، بی‌جا: انتشارات توس.
- ماهنامه شاهد یاران (آبان ۱۳۸۷)، شماره ۳۶.
- ماهنامه شاهد یاران (آبان ۱۳۸۷)، شماره ۳۶.
- مختاری، رضا (۱۳۸۵)، *خاطرات محمد پیشگاهی فرد*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- مرکز اسناد انقلاب، (۱۳۷۶) *خاطرات و مبارزات شهید محلاتی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب.
- اتفاقات تاریخی به روایت اسناد ساواک* (۱۳۸۶)، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت

اطلاعات.

- مصاحبه با اسدالله بادامچیان، (۱۳۸۷)، نشریه شما، شماره ۳۴/۵۶۳.
- مصاحبه با بادامچیان (شهریور ۱۳۸۶)، نشریه هفتگی شهروند امروز، شماره ۱۳.
- مصاحبه با بادامچیان (۱۳۸۶)، نشریه شهروند امروز شماره ۱۲.
- مصاحبه با بادامچیان (۱۳۸۶)، نشریه صبح صادق، شماره ۳۰۵.
- مصاحبه با عسگر اولادی (خرداد ۱۳۸۴)، نشریه ذکر، پیش شماره ۲.
- مصاحبه با عسگر اولادی (۲۲ شهریور ۱۳۸۵)، روزنامه رسالت، شماره ۵۹۶۱.
- معادینخواه، عبدالمجید (۱۳۷۸)، جام شکسته، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، جلد ۲.
- معدل، منصور (۱۳۸۲)، طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب ایران، ترجمه محمد کسرابی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- مقدسی محمود و دیگران (۱۳۷۰)، ناگفته‌ها، تهران: مؤسسه رسا.
- مقدم کاظم (۱۳۹۰)، خشونت قانونی، جلد ۲، تهران: نشر عروج.
- مقدم، کاظم (۱۳۹۰)، سرنوشت منصور، جلد ۲، تهران: نشر عروج.
- مقصودی، مجتبی (۱۳۸۶)، تحولات سیاسی - اجتماعی ایران ۱۳۵۷ - ۱۳۲۰، تهران: انتشارات روزنه.
- الموتی، مصطفی (۱۳۷۰)، ایران در عصر پهلوی، لندن: چاپ پکا، جلد ۱۲.
- نبوی، حسین (۱۳۸۳)، خاطرات قدیران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- نجاتی، غلامرضا (۱۳۷۹)، تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، تهران: مؤسسه رسا، جلد ۱.
- واحد فرهنگی بنیاد شهید (۱۳۶۱)، او به تنهایی یک امت بود، بی جا، دفتر ۱.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۹)، انقلاب ایران به روایت رادیو بی بی سی، تهران: طرح نو.
- یاران امام به روایت اسناد ساواک (صادق اسلامی) (۱۳۸۲)، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- یوسفی، حسن (۱۳۷۶)، در تکاپوی آزادی، جلد اول، قسمت نخست، بی جا: بنیاد فرهنگی بازرگان.